

محمد رضا سیرسل

مقدمه‌ای بر ادبیات کودکان و نوجوانان (۲)

● مطالعه
سطحی و گذرا
در زندگی
حیوانهای
پستاندار، به
راحتی این
کته را مسجل
می‌سازد که
این
موجوده‌های به
ظاهر فاقد
شعور نیز - به
راهنمایی
غریزه یا هر
عامل دیگر - به
روشنی متوجه
تفاوت میان
بچه‌ها با
بزرگسالان
خود هستند، و
در ارتباط با
آنها، رفتاری
کاملاً متفاوت با
آنچه با
بزرگترها دارند
در پیش
می‌گیرند ●

الف. زمینه‌های عمومی

مطالعه یا مشاهده‌ای سطحی و گذرا در زندگی حیوانهای پستاندار، به راحتی این نکته را مسجل می‌سازد که این موجودهای به ظاهر فاقد شعور نیز - به راهنمایی غریزه یا هر عامل دیگر - به روشنی متوجه تفاوت میان بچه‌ها با بزرگسالان خود هستند، و در ارتباط با آنها، رفتاری کاملاً متفاوت با آنچه با بزرگترها دارند در پیش می‌گیرند. ضمن آنکه شواهد متعدد موجود، حاکی از آن است که برخی از این حیوانات همچون سگ (همین رفتار متفاوت را، با کودکان خردسال انسانها نیز دارند. یعنی حتی این موجودهای از نظر قوای ذهنی و ادراکی بارها پست‌تر از انسان، آشکارا تفاوت‌های خاص، امکانات، روحیات و خلقیات، و در یک کلام «عوالم کودکی» را، با بزرگسالی می‌دانند، و در برخوردهای خود، به آنها توجه دارند. با این وصف چگونه می‌توان پذیرفت که انسانهای هوشمند، در طول دوران دراز زندگی خود روی زمین، متوجه این تفاوت بارز میان عوالم کودکان و بزرگسالان نشده، و در ارتباطهای روزمره

و اهداف و برنامه‌های تربیتی خود، آنها را مورد توجه قرار نمی‌داده، و رعایت نمی‌کرده‌اند؟

بنابراین، کاملاً قابل تصور است که همان نخستین پدر و مادر، با تولد اولین نوزاد خود، هم به راهنمایی غریزه و هم در نتیجه مشاهده و تجربه ناشی از همان ارتباط معمولی روزمره، بیش و کم، به نقصها، ضعفها، نارساییها و محدودیت قوا و امکانات آن موجود کوچک‌نوست داشتند، و تفاوتهای او با انسانهای بزرگسال، بی‌برده، و در حد ادراک، توان، مقدرات و امکانات زمانه و نوع زندگی خود آن را مورد توجه و رعایت، قرار داده باشند.

پس از آن نیز، از زمانی که انسان موفق به تشکیل اجتماعهایی قابل توجه از احاد خود شد، و تأمل و تدبیر و بحث بر سر شیوه تنظیم هر چه بهتر روابط افراد و واحدهای کوچک با یکدیگر و کل جامعه، به عنوان مقوله‌ای جدی آغاز گردید، خود به خود، موضوع کودکان و نوجوانان و تربیت آنها، به عنوان قشری بزرگ از اجتماع، مورد توجه اندیشمندان قرار گرفت.

از جمله نخستین اظهار نظرهای باقی‌مانده در این باره، آرای افلاطون است. او در کتاب «جمهوریت» خود، ضمن تأکید بر جنبه‌های بدآموز و خرافی برخی آثار ادبی موجود، پیشنهاد می‌کند که حکما و متفکران، از میان آنچه که در دسترس است، دست به گزینشی حساب شده و جهت دار بزنند.

«سپس باید پرستاران و مادران را وادار کنیم که فقط حکایاتی را که پذیرفته‌ایم برای کودکان نقل کنند. و متوجه باشند که پرورش‌ی که روح اطفال به وسیله حکایات حاصل می‌کنند، به مراتب بیش از تربیتی است که جسم آنها به وسیله ورزش پیدا می‌کند.»

در این میان، دینهای آسمانی نیز که از ابتدای آفرینش وجود داشته، و راهنما و هادی انسان بوده‌اند، با تعالیم و دستورهای ویژه خود، همواره به تصحیح و تکمیل این استنباطها و تجارب انسانی مشغول بوده‌اند. هر چند همه اینها، به معنی نفی پیشرفتهای عظیمی که طی دو - سه قرن اخیر، در همه زمینه‌ها - از علوم تجربی و صنعت گرفته

تا علوم انسانی - نصیب انسان معاصر شده است، نیست. یعنی طبیعی است در حالی که طی این سده‌ها، آن همه کشفها و اختراعات در رشته‌های مختلف علوم و فنون نصیب انسان شده است، او در کسب شناخت عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر از روان خود نیز به پیشرفتهایی قابل توجه دست یافته باشد. با این همه، در این مورد، از چند نکته ظریف نیز نباید غفلت کرد: نخست اینکه پیشرفتهای انسان در قرون جدید، عمدتاً در جهت وجوه مادی زندگی و ایجاد امکان برخورداری هر چه بیشتر از او مایه‌های زمینی بوده است. در ثانی، پیشینه، تجربه، اندوخته و پیشرفت انسان در علوم انسانی، خاصه تعلیم و تربیت، بویژه با پشتوانه ادیان و اندیشمندان، محققان و حکمای الهی، در طول تاریخ، به مراتب طولانی‌تر، غنی‌تر و صحیح‌تر از همین شاخصه‌ها، در علوم تجربی و صنعت بوده است. به این مطلب این را نیز باید اضافه کرد که حقیقتاً و مابعدالطبیعه و در نتیجه انکار روح از شناخت علوم انسانی معاصر، سبب ایجاد انحرافی عظیم در دستاوردهای این شاخه از دانش شده که بسیاری از یافته‌های آن، بخصوص در فلسفه تعلیم و تربیت راه به مقدار زیادی مخدوش، بی‌اعتبار و غیر قابل اعتماد ساخته است. به گونه‌ای که می‌توان مدعی شد: از این نظر، انسان امروز، در مجموع، شاید بیش از پیشرفت، عقبگرد داشته، و بیش از سود، زیان برده است.

علاوه بر اینها، این نکته ظریف، اما بسیار مهم را نباید فراموش کرد که پرچم‌نار و پیشگامان اکثر رشته‌های علوم در سه قرن اخیر، از غرب بوده‌اند. نقطه مشترک و حلقه اتصال اغلب آنان نیز، مخالفت با سلطه کلیسا و روحانیان مسیحی بر تمام شؤون زندگی اجتماعی بود؛ که در قالب نهضت فراگیر رنسانس ظهور یافته بود.

این افراد و جریانها، که در بهترین شکل، خود محصول فرهنگ مسیحی بودند و همان اندک اطلاعات آنان از دین نیز منحصر به همین آیین بود، در یک مغالطه آشکار علمی و تاریخی، تقریباً همه جا، مطلق دین را مترادف با مسیحیت تحریف شده کلیسایی گرفتند. آنگاه تمام ضعفها، نارساییها، سوبه‌پیشینه‌ها و عملکردهای نادرست اصحاب کلیسا را، به حساب مطلق دین و مذهب گذاشتند و بز همین اساس، به نفی و رد و طرد مطلق دین و جهان مابعدالطبیعه و خدا و کنار زدن آنها از عرصه زندگی اجتماعی و سیاسی پرداختند. حال آنکه لااقل ما می‌دانیم که مثلاً تفاوت میان

دینی همچون اسلام، با مسیحیت رایج فعلی، در بسیاری موارد، از زمین تا آسمان است. (نکت جزئی در این باره را، در بخش بعدی همین مطلب پی خواهیم گرفت.)

با این ترتیب و ضمن تأکید مجدد بر پیشرفتهایی قابل توجه صورت گرفته در روان‌شناسی و ادبیات کودکان و نوجوانان در دو - سه قرن اخیر، باید بگوییم: کسانی که مدعی‌اند تا پیش از قرن هجدهم و پیدایش نظریه‌های جدید، در عرصه روان‌شناسی، ادبیات کودکان به مفهوم درست کلمه وجود نداشته است، در واقع در صد اصالت بخشیدن به تعریف و نوعی خاص از ادبیات هستند، که نمی‌تواند مورد قبول ما باشد. از نظرگاه تاریخی نیز، وجود این حجم عظیم از متون، داستانها، شعر و ترانه‌ها، بازیها، اساطیر، افسانه‌ها، حکایات، داستانها، بازیهای نمایشی ضرب‌المثلها، آداب رسوم و سنن عامیانه «برای»، «در باره» یا لااقل «مناسب» کودکان و نوجوانان، که طی قرنهای گذشته از طریق نقل شفاهی و سینه به سینه به دوران معاصر رسیده است و نمونه‌های آن با تفاوتهایی - در میان همه اقوام، ملل و فرهنگهای کهن وجود دارد، به تنهایی برای بطلان این ادعا که «توجه خاص به کودکان و نوجوانان و ادبیات آنان، فاقد پیشینه طولانی در میان بشر، و آغاز گاه واقعی آن، قرن هجدهم میلادی، و خاستگاهش نیز غرب بوده است»، کفایت می‌کند. قسمت اعظم آنچه از این آثار، که از دستبرد فراموشی و گذر روزگار مصون مانده و امروز به دست ما رسیده است، همانهاست که در پیش از اسلام نیز وجود داشته، و با پذیرش تغییرهایی در طول زمان، به این شکل باقی مانده است. تنها یک نمونه از این آثار، شاهنامه گرانقدر فردوسی طوسی است. اصل داستانهای این حماسه عظیم، از دورانهای دور پیش از اسلام، بر سر زبانها جاری بوده، و به صورت نقل سینه به سینه از نسلی به نسل بعد انتقال می‌یافته است. پس از اسلام، ابتدا دقیقی اقدام به گردآوری و ثبت آن داستانها کرد. سپس بر اساس شاهنامه گردآمده توسط او، شاهنامه فردوسی سروده و مدون شد. جز این، به رساله‌ها و کتابها و ادبیات رسمی کهن نیز می‌توان استناد کرد. در کشور خود ما، در میان معدود آثار باقی مانده از پیش از اسلام، نوشته‌هایی «برای»، «در باره» یا «مناسب» کودکان و نوجوانان وجود دارد. اساطیر و داستانهای دین زرتشت، «کارنامه اردشیر بابکان»، «مناظره نخل و بز» یا کتاب ارزشمند «پنجه تنتره» از این

جمله‌اند. در آثاری همچون «اندرنامه کسری انوشیروان به پسرش هرمز» یا «اندرنامه انوشیروان به پسرش شاپور»، سخنان و مواظب پادشاه به فرزندش، گاه به زبان تمثیل، و بیشتر به زبان مستقیم، آمده است. همچنان که در آثار درباریان مانند «اندرنامه خسرو گوتان» و «اندرنامه‌های سیندان» شاهد مشابه این موازده هستیم. برای مثال، متن باقی مانده تحت عنوان «خسرو گوتان و ریدکی»، دارای حدود ۱۷۵۵ کلمه، درباره پرسشهای خسرو پرویز از ریدک (جوانی که در خدمت بزرگان است) درباره انواع گله‌ها، غذاها، نوشیدنیها، ... و پاسخهای اوست. اهمیت این دودسته آثار زمانی بهتر آشکار می‌شود که توجه کنیم: در همه جهان، پس از پیدایش و رواج صنعت چاپ، آغازگاه ادبیات کودکان و نوجوانان به شیوه به اصطلاح جدید، بازنویسی، بازپردازی، بازآفرینی و بعدها الهام‌گیری از ادبیات عامیانه، و در مرتبه بعد متون کهن ادبی بوده است. همچنان که امروز نیز، بخشی قابل توجه از ادبیات کودکان و نوجوانان هر کشور، با بهره‌گیری از این گونه از این دو منبع غنی و ارزشمند، تولید یا بازتولید می‌شود.

تعداد داستانهای امروزی برگرفته از ادبیات عامیانه، فوق‌العاده زیاد است. در قلمرو آثار کهن مکتوب هم، از اندرزنامه‌ها که بگذریم، می‌توان از کتاب گران سنگ و ماندگار «پنجه تنتره» یا به تعبیر امروزی «کلیله و دمنه» نام برد؛ که حاوی دهها داستان جذاب و ارزشمند بود، و هم اکنون نیز بازنویسیها و بازپردازیهای مکرر از آن، مورد توجه و علاقه کودکان و نوجوانان است. استقبال چشمگیر کودکان و نوجوانان حتی غیر زرتشتی، امروزی از بازنویسیها و بازپردازیهای برخی اساطیر دین زرتشت نیز بیانگر این است که این اساطیر، در زمان رواج آن دین (از حدود دوازده تا سیزده قرن پیش از ظهور اسلام)، از جمله آثار داستانی جذاب و مورد علاقه کودکان و نوجوانان کشور بوده است.

پس از اسلام

یکی از نخستین منابع جذاب، غنی و سازنده داستانی که با ظهور اسلام به گنجینه ادبیات کودکان و نوجوانان افزوده شد و همچون چشمه‌ای جوشنده و منبعی زاینده در تمام ادوار عمل کرد، قصه‌های قرآنی و داستانهای زندگانی پیامبر (ص) ائمه (ع) و دیگر اولیای دین بود.

از این گذشته، می‌توان گفت که هیچ دین الهی یا مکتب اندیشه‌ای انسانی، به

اندازه اسلام، و در میان مذاهب اسلامی هیچ یک به اندازه مکتب تشیع، به تعلیم و تربیت و انسان سازی و پرورش قوای روانی و خصایص اخلاقی افراد و تعالی روحی آنان، توجه و اهتمام نوزدهم و دستور عمل و برنامه زندگی ندارد.

پیامبر بزرگ اسلام، اصلی ترین وظیفه رسالت خود را کامل گردانیدن مکارم اخلاقی اعلام فرمود (انّی بعثت لائمم مکارم الاخلاق)، و جدا از توصیه ها و دستورهای عملی آمده در قرآن مجید، با سخنان و نظریه های تفسیری - تکمیلی، همچنین کردار و رفتار خود (سنت)، در طول زندگانی پر برکتش، گنجینه های عظیم و فناناپذیر از معارف تربیتی - روان شناسی - جامعه شناسی، و الگوهای تام و تمام برای نوع بشر به یادگار گذارد. این میراث گرانبها، در طول زمان، به وسیله دختر گرامی آن حضرت و امامان دوازده گانه و سپس عالمان اسلامی، تبیین و تفسیر شده جنبه کاربردی مشخص تری یافت، و راهنمای زندگی و عمل و تحقیق و تفحص شیعیان واقع گردید.

در این معارف پس از گوشزد شدن مقام کودک و فرزند با صراحت از «حقوق» او بر پدر و مادر و دیگر اولیایش سخن به میان آمده و در این ارتباط، وظایفی خطیر بر گردن آنان نهاده شده است. چنین نگرشی، آن

هم در حدود چهارده قرن پیش، که مشخصاً کودک را انسانی مستقل، مهم ارزشمند و دارای خصایص مخصوص به خود می داند، و برای او «حقوقی» قائل می شود که بزرگتران به عنوان یک وظیفه دینی، موظف به ادای آنها هستند، حتی نسبت به این زمان و قرن بیستم میلادی که «قرن کودک» نام گرفته است، بسیار مترقی است.

در حدیثی از رسول گرامی اسلام نقل شده، که فرموده است: من کان له صبی فلیتصاب له: «هر که را فرزندی خردسال است، پس، باید که خود را با عوالم کودکانه او هماهنگ سازد.» به بیان دیگر، در گفتار و رفتار (ارتباط) با او، مقام خویش را تا سر حد کودک پایش بیآورد. حضرت علی (ع) در سخنی مشابه، بر همین امر، تأکید کرده است: من کان له ولد، صبا: کسی که

کودکی دارد، باید [در برخورد با او] خود را تا سر حد کودکیت تنزل دهد.

این، همان سخنی است که جلودشش قرن بعد، به وسیله مولوی، این گونه به نظم درآمد:

چون که با کودک سر و کارت فتاد،
پس زبان کودکیت باید گشتاد
یا در بیانی دیگر از همین شاعر اندیشمند:

بهر طفل نو، پدر تی تی کند،
گرچه عقلش هندسه گیتی کند.
این بیان کوتاه و به ظاهر ساده پیامبر، در واقع از جمله مبانی اصلی تعیین کننده مشی و روش آموزش و پرورش و هنر و ادبیات ویژه کودکان و نوجوانان از دیدگاه اسلام، از ابتدا تا امروز است.

در حدیثی دیگر، پیامبر، والدین را به «دوست شدن» (تألف) با کودکانشان سفارش فرموده است:

رحم الله عبداً أعان ولده علی یره
بالاحسان الیه و التألف و تادیبه: رحمت
خدا بر بنده ای که به وسیله احساس به
فرزندش، دوستی کردن با او و تربیتش، در
نیکی و نیکوکاری، وی را یاری کند.
از آنجا که لازمه دوست شدن با یک
کودک، تنزل دادن خود تا سطح اوست، در
واقع در این حدیث نیز، آن حضرت، غیر
مستقیم، بر همان نکته کلیدی پیشین تأکید
فرموده است.

جز این، چه پیامبر (ص) و چه امامان (ع)، در سلوک و زندگانی شخصی خویش هم، کاملاً مقید به رعایت این موضوع بوده اند؛ تا از این طریق، به صورت عملی نیز اسوه ای حسنه برای پیروان خود برجا بگذارند.

در مدینه پیامبر، فرزند کوچک نداشت. اما می کوشید با نوع رفتار خود با نوادگان خردسالش، حسن و حسین، این الگوی رفتاری را به پیروانش ارائه دهد و به یادگار بگذارد. در یکی از روایت های به ثبت رسیده در این باره آمده است: رسول اکرم (ص)، روزی با یاران خود در راهی می رفت. در میان راه به نوازش، حسین، که در آن زمان کودکیش نبود، برخورد. حسین با دخترکی مشغول بازی بود. پیامبر از یاران خود جدا شد و به سوی او رفت. حسین پا به فرار گذاشت. او به این سو و آن سو می گریخت و پیامبر [در تعقیبش] با رفتار کودکانه خود، وی را می خنداند. تا آنکه سرانجام حسین را نگاه داشت. یکی از دستها را زیر چانه و دست دیگر را روی فرق سر نوازش گذاشت. او را بوسید و فرمود: من از حسینم و حسین از من است.

هر که او را دوست ندارد، خدا وی را دوست می دارد.

می بینیم که در چنان عصر، سرزمین و جامعه ای که هنوز رسوبهای تفاخرهای نژادی و قومی و مقامی، و سن و سال، از ذهن حتی عده ای از مسلمانان کاملاً زنده نشده بود، بالاترین مقام سیاسی و اجتماعی شبه جزیره عربستان، در سنین بالای پنجاه سالگی، در ملا عام و مقابل چشمان اصحابش، آن گونه به دنبال نوه خردسالش می دود؛ و حتی به این هم اکتفا نمی کند. بلکه با انجام حرکت های کودکانه، مایه خنده و شادمانی او می شود.

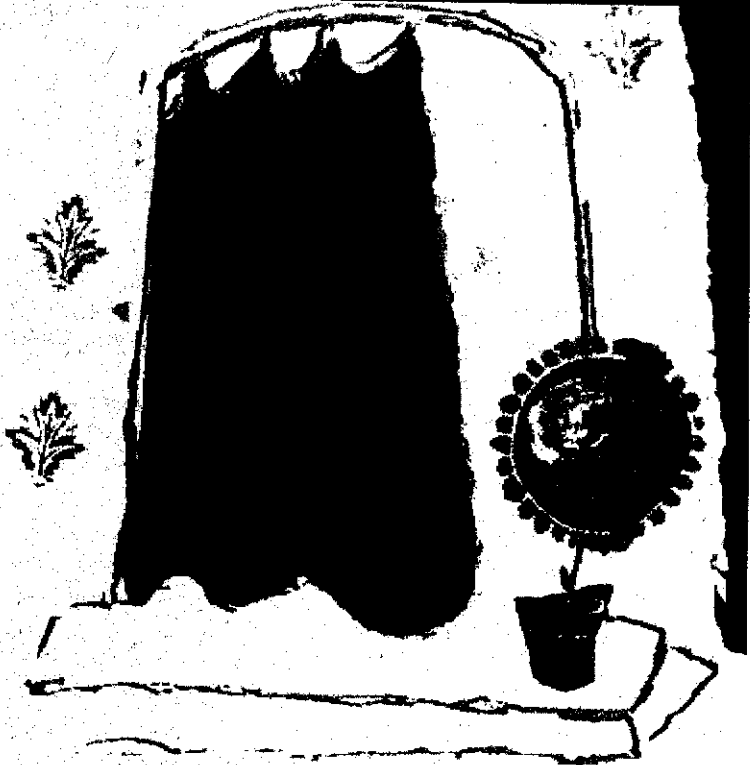
در روایتی دیگر آمده است که پیامبر (ص)، حسن و حسین خردسال را بر دوش خود سوازی می کرد و می فرمود: فرزندان عزیزم؛ مرکب شما چه مرکب خوبی است، و شما هم چه سواران خوبی هستید؟ یک روایت دیگر حاکی است: روزی در نماز جماعت، سجده پیامبر (ص)، به شکلی بی سابقه، طولانی شد. پس از به پایان رسیدن نماز، وقتی مردم جوای علت این امر شنیدند دریافتند که در هنگام سجده حسن خردسال بر دوش آن حضرت سوار شده؛ و پیامبر آن قدر سجده را طول داده تا او به میل خود، از پشت ایشان پایین آمده است.

یک رفتار کودکانه و در عین حال حکیمانه و بسیار عبرت آموز پیامبر (ص)، که نمایانگر اوج توجه آن حضرت به عوالم ویژه کودکان است، مربوط به یکی از برخوردهای چند تن از بچه های مدینه با ایشان است:

ظهر هنگامی، در حین عزیمت رسول خدا (ص) به مسجد برای ادای نماز، در کوچه، تنی چند از کودکان مسلمانان به ایشان برخوردند و از حضرت خواستند همچنان که به حسن و حسین سواری می دهده شتر آنان بشود و به آنها نیز سواری بدهد.

پیامبر (ص) این را که شترشان بشود، پذیرفت. اما به آنان، پیشنهاد معامله ای را داد. به این ترتیب که، اگر پذیرند، این شتر خود را با چند گردوی نوبر مبادله کنند. بچه ها، با شوق، پذیرفتند. پیامبر، بلال را به خانه فرستاد تا گردوها را بیاورد. آنگاه آنها را به کودکان داد و خود را باز خرید و آزاد کرد، و عازم مسجد شد.

نمونه گویا و مستند دیگر تاریخی، رهنمود کاملاً روان شناسانه علی (ع) به زنی است که کودکش بر لب بام رفته بود. زن، هر بار که می کوشید به او نزدیک شود، طفل در عوالم کودکانه خود از او می گریخت.



تو؛ و در هفت سال دوم خدمتگزار [مطیع و فرمانبردار] تو است. سپس [در هفت سال سوم و بعد از آن] ممکن است دشمن بدخو یا دوست خیرخواهت باشد.»

حضرت امام جعفر صادق (ع) نیز سفارشی در همین زمینه دارد:

دع اینک یلعب سبع سنین، و یؤدب سبع سنین، و الیمه نفسک سبع سنین^{۱۰}؛ فرزند خود را [در] هفت سال [اول عمر] آزاد بگذار تا بازی کند؛ و هفت سال [دوم عمر] او را [با آداب و روشهای مفید و لازم] تربیت کن؛ و در هفت سال [سوم] مصاحب و ملازم خود، قرارش بده.»

در حدیثی دیگر، نقل شده از همین امام، آمده است: اَلْفَلَامُ یَلْعَبُ سَبْعَ سِنِینَ، وَ یَتَعَلَّمُ الْکِتَابَ سَبْعَ سِنِینَ، وَ یَتَعَلَّمُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ سَبْعَ سِنِینَ: «۱۱» پسر، هفت سال

[اول زندگی را] بازی کند و هفت سال [دوم را] خواندن و نوشتن یاد بگیرد و هفت سال [سوم] حلال و حرام [مقررات زندگی] را بیاموزد. «بر همین اساس بود که مسلمانان، برای نخستین بار در جهان، تشخیص دادند که آغاز سن تحصیل، هفت سالگی است؛ و این دریافت، با وجود همه پیشرفتهای صورت گرفته در روان‌شناسی و آموزش و پرورش، تا امروز تغییر نکرده است.

بوعلی سینا، در کتاب «قانون» خود اظهار داشته است: «و چون وقتی چندان بگذرد و عمر او به شش سالگی رسد، آن وقت واجب بود که او را به مؤدب^{۱۲} و معلم بسپارند؛ و به تدریج در آن امر او را در آورند؛ و بر او، ملازمت مکتبه به یک نوبت حمل ننمایند.»^{۱۳}

به عبارت دیگر، بوعلی، معتقد است پیش از آغاز تحصیل رسمی، لازم است خردسال یک دوره کوتاه مدت تقریباً یک ساله مقدماتی سبک را بگذرانند، تا برای ورود به دبستان، آمادگی اولیه و تدریجی راه، پینا کند. این، همان چیزی است که در سالیان اخیر، تحت عنوان دوره «آمادگی» باب شده و زمان ورود به آن شش سالگی و مدت آن هم معادل یک سال تحصیلی است.

به این ترتیب می‌بینیم که تقسیم‌بندی

در این تقسیم‌بندی، شش سال اول عمر (پیش از دبستان)، دوران «خردسالی»، دوره پنج - شش ساله دبستان، مقطع «کودکی»، و پس از آن (در برخی تقسیم‌بندیها تا پایان دوران راهنمایی تحصیلی و در برخی دیگر تا پایان دوران دبیرستان)، مقطع «نوجوانی» خوانده می‌شود. بر همین اساس نیز، برای هر یک از این مقاطع سه گانه، یک سلسله خصایص جسمی، ذهنی و روانی، شناخته و دسته‌بندی شده است، که مریبان و نویسندگان ادبیات و هنر کودکان و نوجوانان، ملزم به آشنایی با آنها و رعایشان، در ارتباط با این سه گروه سنی‌اند.

تقسیم‌بندی مورد اشاره، مربوط به اوایل قرن بیستم میلادی است. در حالی که تقسیم‌بندی سه گانه اسلامی مزبور، در اصل، برای نخستین بار در چهارده قرن پیش، توسط پیامبر اکرم (ص) و سپس برخی از ائمه (ع)، صورت گرفته، و بعد از آن نیز، تا امروز، راهنمای عمل و نظر دانشمندان و مریبان مسلمان بوده است. حضرت رسول (ص) در این باره فرموده است: اَوَّلُ مَا سَبَّحَ سَبْعَ سِنِینَ، وَ عِبَدَ سَبْعَ سِنِینَ، وَ وُزِّرَ سَبْعَ سِنِینَ^{۱۴}؛ «فرزند آدمی در هفت سال اول زندگی [خردسالی]، آقا و سرور پدر و مادرش؛ در هفت سال دوم [کودکی] بنده فرمانبردار آنان، و در هفت سال سوم [نوجوانی] وزیر و مشاور ایشان است.»

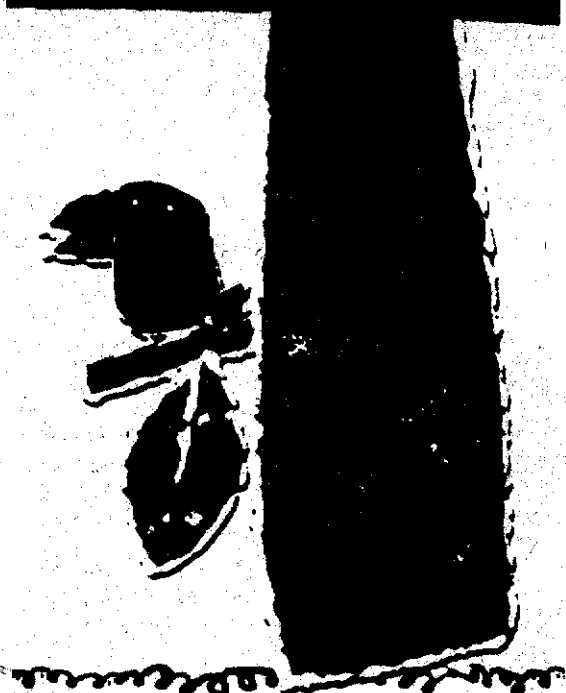
از حضرت علی (ع) در این باره نقل شده، که فرموده است: «وَلَدُکَ رِیْحَانَتُکَ سَبْعًا، وَ خَادِمُکَ سَبْعًا. ثُمَّ هُوَ عُدُوکُکَ أَوْ صَدِیقُکَ^{۱۵}؛ «فرزند تو، در هفت سال اول زندگی برگ خوشبویی بر ساقه درخت وجود

و بیشتر به پرتگاه نزدیک می‌شد. امیرالمؤمنین فرمود: طفلی هم سن و سال او را در این سوی بام، در معرض دیدش قرار بده.

زن چنین کرد؛ و کودکش این بار به هوای بچه هم سن و سال خود، از لبه بام دور شد و به این سو آمد، و از مرگ رست. به این ترتیب، آن حضرت، با این راهنمود فوق‌العاده ظریف و هوشمندانه خود، این درس عملی عمیق و ماندگار را به دیگران داد، که هر سن، برای خود، خصایص، اقتضاها و زبانی ویژه دارد. آنکه قصد هدایت و تربیت دیگران را دارد، باید با این شرایط، اقتضاها و زبان، آشنایی لازم را داشته باشد. در غیر این صورت، چه بسا از کار خود، نتیجه عکس بگیرد. یا در آن مورد خاص: کودک را با زبان کودکانه باید راهنمایی کرد. مشابه این نمونه‌ها، در تاریخ اسلام، اندک نیست. اما همین چند مثال گویا، به روشنی نشان می‌دهد که این ادعای آن دسته از به اصطلاح صاحب‌نظران غربی، مبنی بر اینکه «تا پیش از قرن هجده میلادی و کشف و اعلام دانشمندان آن خطه، عوالم و اقتضاها و ویژه دوران کودکی و نوجوانی ناشناخته بود»، لاقول در مورد جهان اسلام، کاملاً نادرست و غیرمستند است.

مورد دیگری که به عنوان آخرین دستاوردهای روان‌شناسی دانشمندان غربی، و از عوامل ایجاد انقلاب در روشهای تعلیمی و تربیتی مطرح شده، و در حقیقت بی‌آمد همان کشف و پذیرش عوالم و اقتضاها و ویژه کودکی و نوجوانی است، تقسیم دو دهه نخست عمر به مقاطع و دوره‌های مختلف و مستقل است.

● در روایتی دیگر آمده است که پیامبر (ص)، حسین خردسال را بر دوش خود سوار می‌گرد و می‌فرمود: فرزندان عزیزم؛ مرکب شما چه مرکب خوبی است، و شما هم چه سواران خوبی هستید!



می گیرد که این کار برای کودکان، خالی از اشکال است. غزالی، خود در جایی دیگر، بر بازی تأکید ویژه کرده و حتی برای تجدید قوای بچه‌ها پس از درس، آن را لازم شمرده است:

«لازم است که کودک پس از مراجعه از مکتب خانه، اجازه بازی یابد. بازی ای زیبا، تا از رنج مکتب فارغ شود. آن هم به گونه‌ای که بازی [خود] موجب تعب و رنج او را فراهم نیاورد. پس، اگر کودک از بازی باز داشته شود و دائماً به یادگیری الزام گردد، قلبش میرانده، موجب بطلان هوش او می‌شود؛ و زندگی بر وی تیره می‌گردد. آن گونه که، در اندیشه حله و مک‌سوی خالص از آن [درس خواندن] می‌افتد»^{۱۸}.

خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ هـ. ق.) نیز در کتاب «اخلاق ناصری» برای رفع خستگی ناشی از تحصیل و نیز تجدید قوای بازی را برای کودکان لازم شمرده است.

پیامبر اکرم، همچنین، آگاه به ضعف قوای جسمی بچه‌ها، خواهان توجه بزرگتران به این موضوع، و مراعات کردن حال آنان است. حضرت در این باره فرموده است: رحمت خدا بر کسی که فرزندش را بر نیکی یاری کند. پرسیده شد: «چگونه او را بر نیکی یاری کند؟» فرمود: «آنچه کودک مطابق توانایی خود انجام می‌دهد از او بپذیرد، و از آنچه که در توانایی اش نیست، صرف نظر کند، و او را به سرکشی وادار نسازد، و به او دروغ نگوید، و کارهای غیرعاقلانه انجام ندهد»^{۱۹}.

کتابهای حدیث و سیره ما، انباشته از این قبیل رفتارها، نکته‌سنجی‌ها، باریک بینی‌ها و توصیه‌های دقیق روان‌شناختی است. ولی به نظر می‌رسد ذکر همین نمونه‌ها و برخی موارد دیگر که در بحثهای آتی مورد اشاره قرار خواهند گرفت، برای اثبات توجه و شناخت علمی مسلمانان نسبت به کودکان و نوجوانان، از دیرباز تا کنون، کافی باشد. با این همه، جز سخنان پیامبر (ص) و امامان (ع)، وجود کتابها، رساله‌ها، مقاله‌ها یا اشاره‌های گویا و روشن متعدد از دانشمندان مسلمان، در طول تاریخ درباره آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان و چگونگی رفتار با آنان، دلیل محکم دیگری بر به رسمیت شناخته شدن کودکی و نوجوانی به عنوان دورانهایی با ویژگیهای خاص، و قایل بودن اهمیت ویژه برای این گروه‌های سنی، از سوی جوامع اسلامی است.

در حالی که به گفته یکی از محققان

معاصر غربی: «بعضی از قدیسن [مسیحی] قرون وسطی معتقد بودند روح کودک منزلگاه شیطان است، و تنها با تازیانه می‌توان شیطان را از آن بیرون راند». مسلمانان بر این باور بودند که کودک، امانت گرانقدر الهی در نزد بزرگترهاست. در بدو تولد، ضمیر او همچون لوحی سفید و پاک است؛ و این، تربیت پدر و مادر و دیگر مربیان است که می‌تواند مایه سعادت یا شقاوتش در آینده شود.

در حدیثی از پیامبر اکرم آمده است: هر مولودی با فطرت خدایی به دنیا می‌آید مگر آنکه پدر و مادر، او را به یهودیگری یا مسیحیگری بکشانند^{۲۰}. نماز، دینار، این جمله، نصب الهی پدری و مادران و مربیان کودک بوده است که «الدرس فی الصغر، کالنفش فی الحجر»:

«آموزشی که در سن پایین داده می‌شود، همچون نقش بر سنگ، پایدار می‌ماند.» یا به بیانی دیگر: «هر کار که عظیم بود، تخم آن، اندر کودکی افکنده باشند»^{۲۱}.

پس از قرآن و احادیث، یکی از قدیمی‌ترین کتابهای جهان اسلام درباره آموزش و پرورش، «آداب المتعلمین»، نوشته محدثین سخون مغربی (متوفی به سال ۲۲۶ هـ. ق.) است. در این کتاب، علاوه بر تعلیم و تربیت کودکان، درباره آداب و روشهای مربیان و معلمان و برخی مسائل دیگر و ابسته به این موضوع، بحث شده است.

ابونصرین اوزلغ فارابی (۲۵۱-۳۳۱ هـ. ق.)، معروف به «معلم ثانی»، در کتاب «السیاسة» و «آرای اهل مدینة الفاضله»، از تربیت کودک سخن گفته، و لزوم مراعات استعداد شاگردان و آشنایی با طبیعت و سرشت آنان را یادآور شده است. ابوالحسن علی بن خلف قابسی (متوفی به سال ۴۰۳ هـ. ق.)، مؤلف کتاب «الرسالة المفصلة لاجوال المعلمین و احکام المعلمین و المتعلمین»، جدا از روش تعلیم قرآن به کودکان، درباره مواد دیگری که باید به موازات آن به ایشان آموخت، همچنین در خصوص چگونگی آموزش آنها، به بحث پرداخته است.

ابن مسکویه (۳۲۵-۴۲۱ هـ. ق.) در کتاب «تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق» (یا «طراق الاعراق») به چگونگی تربیت کودک اشاره کرده است. بوعلی سینا (۳۷۰-۴۲۸ هـ. ق.) به ویژه در «السیاسة» و «قانون»، ضمن بحث درباره تغذیه و بهداشت کودک، آرای مربوط به تأدیب و تربیت خردسالان را نیز آورده است.

دو دهه نخست عمر به سه دوره، و قایل شدن اقتضاهای ویژه و متفاوت برای هر دوره نیز، اولاً در اصل در اسلام صورت گرفته، و در ثانی، اقتضاهای مورد اشاره پیامبر و ائمه در مورد هر مقطع سنی، تا امروز مورد تردید و رد جدی حتی غیر معتقدان به اسلام، واقع نشده است. بلکه آنچه غریبان طی سه قرن اخیر به تدریج دریافته‌اند، در مینا، تفاوتی بارز با آن رهنمودهای اسلامی، ندارد. اعتقاد به لزوم «بازی» برای بچه‌ها و حتی توصیه مؤکد به آن از طرف پیامبر (ص)، برخی امامان و دانشمندان مسلمان نیز، نشانه روشن دیگری بر آشنایی دقیق آنان با روان‌شناسی کودک، و مدنظر قرار دادن ظرایف آن در امر تعلیم و تربیت است. پیامبر (ص) حتی پا را از این فراتر گذاشته و در یک اظهار نظر کاملاً انقلابی، بازیگوشی و شیطنت کودک به هنگام خردسالی را، نشانه زیادی عقل او در بزرگسالی دانسته است^{۲۲}.

از امام صادق نیز پیش‌تر نقل شده که فرموده است: «فرزند خود را در هفت سال اول عمر آزاد بگذار تا بازی کند» و «پسر، هفت سال اول زندگی را بازی می‌کند». باز، از همان حضرت نقل شده که در جایی دیگر فرموده است: «شایسته است که کودک در خردسالی بازیگوش و شیطان باشد، تا در بزرگسالی، صبور و شکیبا شود»^{۲۳}. سپس تأکید کرده است: «شایسته نیست که جز این باشد»^{۲۴}.

برخی دانشمندان اسلامی هم، بر این نکته، تأکید داشته‌اند. برای مثال، ابوحامد محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵ هـ. ق.) در کتاب «کیمیای سعادت»، ضمن ذکر روایتهایی در مورد برخورد موافق و شفقتانه رسول اکرم (ص) با بازی کودکان^{۲۵}، چنین نتیجه

جمعیت «اخوان الصفا» در رساله‌های پنجاه و دوگانه خود، مطالبی ارزنده دربارهٔ کودکان بیان کرده است.

ابوحامد محمد غزالی، بیشتر تألیف‌هایش، از جمله «کیمیای سعادت» و «احیاء القلوب»، آراسته به نکات دقیق در تربیت خردسالان است. او هشدار داده است: «بچان که کودک امانتی است در دست پدر و مادر. و آن دل پاک، گوهری است نفیس. و نقش‌پذیر است چون موم؛ و از همه نقشه‌ها خالی است. چون زمینی پاک است که هر تخم که در وی افکنی، برآید. ۲۲ اگر تخم خیر افکنی، به سعادت دین و دنیا برسد و مادر و پدر و استاد، در آن ثواب شریک باشند. و اگر به خلاف این باشد، بدبخت شود؛ و ایشان در هر چه بر وی رفته شریک باشند. ۲۳»

غزالی معتقد بود که کودکان و نوجوانان باید داستانهای مردان پرهیزگار و شعرهایی که هوسها را برنینگیزد و برایشان سودمند باشد، بخوانند. همسو، ذیل فصلی دربارهٔ «قصه‌گویی» در «احیاء علوم‌الدین»، ضمن آنکه قصه‌های ستوده را از غیر آن تفکیک و مشخص، و معلم را به گفتن حکایت برای شاگردان سفارش کرده، تأکید کرده است که این قصه‌ها باید «واقعی» باشند. ۲۴ در مورد اشعار مناسب برای بچه‌ها توصیه کرده است: «... و البته نگذارد که به اشعار که در وی حدیث عشق و صفت زنان باشد، مشغول شود. و نگاه دارد وی را از ادیبی که گوید: «طبع بچان لطیف شود.» که آن نه ادیب بود؛ بلکه شیطان بود، که تخم فساد اندر دل وی بکارد. ۲۵»

برهان‌الدین زرنوجی (متوفی به سال ۵۹۱ ه.ق.) نیز از جمله کسانی است که دربارهٔ شیوهٔ آموزش کودکان سخن گفته، و کتاب او، «تعلیم‌المتعلم، طریق‌التعلم»، سالها در کشورهای ترک زبان ماوراءالنهر و سایر سرزمینهای اسلامی، مورد استفادهٔ مربیان و معلمان بوده است.

خواجه نصیرالدین طوسی، بویژه در کتاب «اخلاق ناصری» خود، پرورش کودکی را از اخلاق اجتماعی و همگانی جدا کرده، و در این باره، رهنمودهایی داده است. برای مثال، او به دلیل تأثیر قوی شعر در کودک برای تثبیت و تأکید مطالب اخلاقی، به حفظ شعر توسط کودک توصیه کرده، و در پی این مقصود، مربی را به ارائهٔ اشعار حماسی به وی راهنمایی کرده است. ۲۶

«و همچنان که از مخالفت ایشان [= رفقای ناباب] حذر واجب بود، از اصغای احادیث و حکایات و استماع اخبار و مجازات

و روایت اشعار و مرخرقات و حضور مجالس و محافل ایشان، خاصه وقتی که به استطاعت [= یاکنی حستن] نفس و میل به طبیعت مشوب بود، حذر واجب بود. چه از حضور یک جمع یا از استماع یک نادره یا از روایت یک بیت در آن شیوهٔ خندان و سخی [ناباکی] و خبت به نفس تعلق گیرد، که تطهیر از آن، جز به روزگار دراز و معالجات دشوار، میسر نگردد و بسیار بود که امثال آن حال، سبب فساد فاضلان میز و مادهٔ غوایت [= گمراهی] عالمان مستمصر شده باشد. تا به جوانان مستعد و متعلمان مسترشد چه رسد. ۲۷»

ابن خلدون (متوفی به سال ۸۰۸ ه.ق.) از دیگر کسانی است که دربارهٔ تربیت کودکان و راه و روش تعلیم آنان، روشهای ابتکاری جالبی دارد. او با شیوهٔ خاص خود، در مقدمهٔ کتاب «العبر و تاریخ المبتداء و الخیر» به بیان نکاتی نغز در زمینهٔ تربیت کودکان پرداخته است.

«منیة المرید فی آداب المفید و المستفید»، تألیف شهید ثانی (۹۱۱-۹۶۵ ه.ق.) نیز از جمله کتابهایی است که نکاتی دربارهٔ شیوهٔ آموزش کودکان دارد. علاوه بر اینکه تنها اندکی از بسیار بود، در بسیاری از کتابهای تاریخ و ادب و شعر و حدیث و اخلاق، می‌توان به نکته‌ها، اندرزها و داستانهای تربیتی دربارهٔ کودک و نوجوان، دست یافت. «مکارم الاخلاق» طبرسی، «المحججه البیضاء» ملامحسن فیض کاشانی، «گلستان» سعدی، «کشف المحجوب» هجویری، «تفحات الأوس» جامی، «اخلاق جلالی» جلال‌الدین دوانی، «اخلاق محسنی» واعظ کاشفی، اشعار ناصر خسرو و مولوی، نوشته‌های خواجه عبدالله انصاری و... مشتمل بر این نکات تربیتی است. ۲۸»

پی‌نوشت‌ها:

- ۱. سیاست: ترجمهٔ فواد روحانی.
۲. تفصیل وسایل الشیعه: مجلد ۲، ص ۲۱۵.
۳. وسایل الشیعه: مجلد ۵، ص ۱۲۶
در اسلام، توجه به مخاطب و قایل بودن به تفاوت‌های فردی و اجتماعی در این ارتباط منحصر به کودکان یا نوجوانان نیست. در احادیثی دیگره آشکارا به این موضوع اشاره شده است. برای نمونه در حدیثی از رسول اکرم آمده است: «أنا معاشر آلانیا امرنا أن نكلّم الناس علی قدر عقولهم.» (سفینه البحار، مجلد ۲، ص ۴)
«به ما گروه اینها امر شده است که با هر گروه از مردم، به اندازهٔ درکشان سخن بگویم.» در حدیثی دیگر از پیامبر آمده است: «أما یحیث قوماً یحیث لا یتلغ عقولهم، الا کان فتنة علی بعضهم.» (الحلق الکامل، مجلد ۲، ص ۱۸۲)
«اگر کسی با مردم سخن بگوید که در خور ادراک آنان نیست، برای برخی از آنها فتنه و ناملتی

- ایجاد خواهد کرد.
۴. مستدرک، مجلد ۲، ص ۶۲۶
۵. الحلق الکامل، مجلد ۳، ص ۱۸۳.
۶. بحارالانوار، مجلد ۱۰، ص ۸۰.
برخی روایت‌های تاریخی حاکی است که این سنت نیکوی پایین کشیدن خود تا سطح کودکان و دوستی و بازی با آنان، در همان زمان، به برخی از یاران پیامبر (ص) نیز سرایت کرده بوده است. برای نمونه، نگاه کنید به مستدرک، مجلد ۲، ص ۲۱۷، ماجرای کوفی بلخی ابورافع با حسن خردسال (نوادهٔ حضرت رسول).

- ۷. مستدرک، مجلد ۲، ص ۶۲۶
۸. شرح ابن ابی الحدید، مجلد ۲۰، ص ۳۳۳.
۹. وسایل الشیعه، مجلد ۵، ص ۱۲۵
۱۰. اصول کافی، مجلد ۶، ص ۴۶-۴۷.
۱۱. مؤلف: عمدتاً به معلمان سرخفته فرزندان بزرگان، که تعلیم و تربیت کودک را با عوامل انجام می‌دادند گفته می‌شد.
۱۲. قانون، مجلد ۱۱، ص ۳۹۴.
۱۳. غزالیه العینی فی صفیه زیاده فی عقله فی کبیره (بحارالانوار، مجلد ۱۴، ص ۲۷۸)
۱۴. بستنجب عرامة النکاح فی صفیه لیکون حلیمه فی کبیره (بحارالانوار، مجلد ۱۴، ص ۲۷۹)
۱۵. ما ینبغی الا أن یکون هکذا. (همان)
۱۶. از آن جمله یکی این است که روزی پیامبر (ص) به دختر بچه‌هایی که مشغول خروسیک (لمینک) بازی بودند برخورد. «دختر کی را گفت: «این لمینتها چیست؟» گفت: «این دختران من‌اند.» گفت: «این چیست بر میان ایشان بسته‌ای؟» گفت: «این اسب ایشان است.» گفت: این چیست بر این اسب؟» گفت: «بر ویال اسب است.» رسول (ص) گفتند: «اسب را یال و پر از کجا بود؟» گفت: «شنیدی که سلیمان را اسبی بود یال و پر؟» رسول (ص) بختندید تا همهٔ داستانهای وی پیدا آمد.» (کیمیای سعادت، مجلد ۱، ص ۳۴۷)
۱۷. احیاء علوم‌الدین (عربی)؛ مجلد ۳، ص ۷۷

- ۱۸. رجم الله من امان و لکنه علی بره. قالت: کیف یمنه علی بره؟ قال: یقل میسوره و یتجاوز عن میسوره ولا یرهمه ولا یحرق به. (بحارالانوار؛ مجلد ۲۳، ص ۱۱۲)
۱۹. کل مولود یولد علی فطره... (بحارالانوار؛ مجلد ۳، ص ۲۸۱)
۲۰. طوسی، خواجه نصیرالدین، اخلاق ناصری؛ ص ۱۰۲-۱۰۳
۲۱. این نظر، قاعدتاً برگرفته از این سخن امام علی (ع) است: «أما قلب العیال من الخالیة، ما لقی فیها من شیء، فلیحبه.» «همانا قلب نوجوان مانند یک زمین خالی است هر آنچه به آن آقا شود، به خود می‌پذیرد.»
۲۲. کیمیای سعادت، مجلد ۲، ص ۲۷.
۲۳. احیاء علوم‌الدین، ص ۹۱.
۲۴. کیمیای سعادت، مجلد ۲، ص ۲۸ در این کتابه او در مورد علت لغت بردن کودکان از موسیقی و آهنگ نیز، نظرهایی جالبی دارد.
۲۵. اخلاق ناصری، ص ۱۵۵.
۲۶. اخلاق ناصری، ص ۱۵۵.
۲۷. کلیة مطالب مربوط به نظرها و آثار دانشمندان مسلمان دربارهٔ تعلیم و تربیت و آثار آنان، برگرفته از کتاب «آرای مربیان مسلمان دربارهٔ تعلیم و تربیت کودک»، است.